

یا دیگر از من ای که میخواهی
 مسطحت بمش میفرما
 نه بود گرم تر لبان هوا
 هست آن دیگری که چون آتش
 آفت اندا بل حکمتش سودا
 وانگهی بلغم است وز پیه آن
 زردی آن علامت صفرا
 بول چون سرخ آید از خونست
 در سیاهست هست از سودا
 غسل کردن مخکس از آب سرد
 صاحب اسهال و زکامه املا
 گوش کن گوش گفت حکما
علاج باه و امساک
 و رفت با عورت از ازال کات آن
 چو آویزند طفلانرا طلا خالص کرد
 شود از ضعف لایمین از علت
 یک کف دست خاک آن جو دو
خاصیت آن همه لانا
 حیض را زاید و کثاید بول
 آب شاپوره را چهل مثقال
 فو بهار او خارش اعضا

که کنی در علاج نشو و نسا
بیان احملاط و علامت
 بلغم است آن و گر که آب صفت
 گرم و خشک است نام آن صفرا
 افضل خلطهاست چونکه از او
 هست صفرا و بعد از آن سودا
 شد سپیدی علامت بلغم
 و بود زردی است از صفرا

دفع هر علتی بفضی میکند
 خلط چارست زمان یکی بخت
 سردی و تریش بود پیدا
 دیگری هست سرد و خشک چاک
 بیشتر سرد است به غذا
 سرخی رنگ شد علامت خون
 تیرگی هم علامت سودا
 در سپیدست بلغم سبب

بجسانیکه غسل از آب سرد ممنوع است

افکند در ریخ و علت در بلا
علاج خنده کروه
 نخود و آجین تخم کزرس
 گریانگیز توره یا بدجور خندرو
 بایت هر روز خوردن انگلی از شش
 نرسد و گره در صرع شان اسجک پیدا
خاصیت پر مرغ خانگی
 بر جراحت فشارش دوسه بار
 دمی میل گر کند اشنان
 نیک باشد ز بهر استسقا
 گیر و سر روز تخمیش فرما
خاصیت تخم ریجان

که بایت هر پنج یا پیر نمبی
 کرده ات ایکه هست آمده
 ساز معجون میل میفرما
 پر که از کچ که پوزخود ساز
خواص طلا و خار
 در مخلوش خورد و پوزخود میفرما
 گر پر مرغ خانگی سوری
 آورد در هم آن جراحت
 نزد دانا چه پوزخود برنا
خاصیت شاپوره
 که جرب را بود مفید به رود
 بست ریجان بدل کوبان

بزرگ برادر خلیل کرده طلا	دیده از رو منفعت اثرش	بزرگ برادر خلیل کرده طلا
بگذرانند به آب خسر یا	بر ثوابیل چون سلج صیه	بگذرانند به آب خسر یا
خاصیت شیطان لقی حرا	تزدوانا شود البسته روا	خاصیت شیطان لقی حرا
سودمند آید از برای بهق	بجز در مفاصل و قویا	سودمند آید از برای بهق
استخوان آدمی را چون بسوزند	خاکستر استخوان آدمی	استخوان آدمی را چون بسوزند
ریش به سازد و در مفاصل آید	در دیر نافع افتد صرع را باشد مفید	ریش به سازد و در مفاصل آید
زمنش بود حدیث به ریاری	شراب سطل خود و سران خوردن	زمنش بود حدیث به ریاری
خاصیت سکنج	بر دم علت مانولیا را	خاصیت سکنج
بیرد نقرس و در اوج صرع	پاک سازد فضول امعاری	بیرد نقرس و در اوج صرع
سماق و آب و پیرکیم بعهده	خاصیت سماق	سماق و آب و پیرکیم بعهده
برد تشویش زد و سناطاریا	شکم بکنند بر ریش روده	برد تشویش زد و سناطاریا
بزرگ خود کند که شوش را	کنند چون دو بخت سازن	بزرگ خود کند که شوش را
خاصیت صدق سوت	برد انگیز و زور قوتش را	خاصیت صدق سوت
و بر چشم افکنیش دفع کند	پاک سازد و سنج دندان را	و بر چشم افکنیش دفع کند
آب آبی شکست تشنگیت	خاصیت سبک	آب آبی شکست تشنگیت
سنع میلان فضول از احشا	بیرد نفث دم و ربو کند	سنع میلان فضول از احشا
زمانی در زمان خورشید نافع بود	اگر از درد دندان بجز بردار و بگذارد	زمانی در زمان خورشید نافع بود
در محافظت مانع گوید	کند موی سیاه در یکدم قوت دهد	در محافظت مانع گوید
معتز با بش از غذا تا و کالکیز و سجا	نند از سر که خوشتر باشد از زرد خورشید	معتز با بش از غذا تا و کالکیز و سجا
در آبله فرنگ و دروش	علاج باد فرنگ	در آبله فرنگ و دروش
بهر نوزد ز حب سیما ب	تزدیک معالج مجرب	بهر نوزد ز حب سیما ب
		بزرگ برادر خلیل کرده طلا
		خاصیت پوست نانا
		دوسه زور کند و چونکه بران
		نور و شیطان ج مفید بود
		سازیش چون آب بر کطللا
		با کلابانگه خورشید سازد و سناطاریا
		خاصیت مصلو خود و
		بواسیر کهن نافع بخت
		گر خوری بکرم صفت سکنج
		هم صدام و قوت لقی و استسقا
		سواقق باشد آرد و پشته ما
		خاصیت سنبهالو
		و گرم دوش کند و زرد خورشید
		صدق سخته سازه تی چون
		ریش چشم و غلط اجناس
		بکند قطع و دفع حشا
		خاصیت سرو
		اگر بر کمالی آب برک و بکند
		در مانع خوشی با خاکی سناطاریا
		تسب بسیار بیدار مکن و در زرد خورشید
		بهر تو که آمدی انا حباب

همین سوده را بشربت سیب	بگیرد هم هر که هر صبح خورد	خاصیت جسم
خاصیت بیخ سوسن	که ز جانش برقرار و شکیب	شهوتش آنچنان قوی گردد
و اگر بوش کنی هرگز که از اول	مشوی رسد خود پاک سازد کلفت	چو بیخ سوسن از او بوشی از آتش
خوردن خزیگ از بجر سال	خاصیت سرطان	تا شدار بر کلفت دیگر جهت بیوت
در نهی بز جانش آنهم دفع است	نه هرگز دم با کند بی سغب دفع	هم بر کلفتشش نافع است
آب بیون سماق و تمهید و پی	سوده های گرم با چیزیکه قوت میدهد	مقویات معده را باره
خاصیت مر با می آمله	ز تجیل و ناخواه و دواز فلفل	انچازوی معده تا سود میگردود
دفع سو دا کند و از بندش	هر که هر روز خورد وقت بیخ	یک عدد آمله پرورده
قوتی از وی بقوی اولج	ضعف دل هم شود دفع و سید	خلط فاسد شده آید بصلاح
و سخ از وجه در زمان ببرد	باقلا چون طلا کنی بر سو	خاصیت با شلی
خاصیت کفت دریا	اثر ز خصم غیر از آن ببرد	در مکر کنی ز خصارت
بیر و از رخ تو داغ کلفت	چون بجالی بتن برش ببرد	کفت دریا بموم روغن گل
بار ز دما زنی که حامله است	خاصیت نوشا و رو با زو	رنگ صافی کند نمش ببرد
حیفش آرد و بجه بند ازو	و انگهی در درون فرج نهد	بانوشا و رشیان چون سازد
خون بینی همان بار بندد	بچ گذاری بسره چون بر سر	خاصیت چونه و سر که
خاصیت کندش کندی	چون نشانی بران روان بندد	در بود خون ز زخم تازه روان
پ کند گوشت ناستا بخورد	زن چو باشد شرتی سازد	نیم شقال کندش اسپید
شش و بیدر که محصل	خاصیت شش و باه	بچه مرده را بیند ازو
خواهد افتاد نیک فاکده	از برای سعال و ضیق نفس	ناشتا اگر خورد روزی چند
عواقب ایدر نیز طبع اراند	شبت پزیده خلط است مکن درو	در خاصیت شبت کوبد
نماصیت انار شیرین	بیسوزد اگر کسی ترا برده ای فشانند	شود چو پیشش که کند زود کرد و پد

نیکستن بسیل انکه در چشم خود که بشکند	در آفتاب گرمش با بر قوام آید	آب انما شیرین شیشه زیر بگذرد
پستان انرا بر آن مفر نیک است	خاصیت سپستان	خارش بر دزدیده نور بصیر فراید
کنند تا مین طبیعت را براند	نشاند خلط صغرا از طبیعت	برودت بر اعطش را هم نشاند
انگیز کند متی شش زانند	شاهم زبایی سیند نیک است	خاصیت شاکم
در محاق قسط صحت	بولت رود اشتها ت آرد	طبع تو از زو شود ملائم
که پر نیز تو در نیکام صحت	بصحت گرفتن را کار باشد	تو در صحت مکن زنها پر نیز
باشاد سروق گل رخ	در احکام مباح شرت	چوننا پر نیزی بیمار باشد
در مرتبه کمال باشد	احوال بدن مباحثت را	صحت چو با اعتدال باشد
بهر صفت کس بر که دانا بود	او در طبیعت چو صفت آمده	بیان امور طبیعی
قوی باشد و اج وانگه بدن	دوم دیگر اخلاط اعضا بود	یکی هست ارکان گرامر چه
نخبیب یکدیگه بودش نشسته	خاصیت زنجبیل	که افعال هضم ازینها بود
فایح و لقهوه امضی بود	با دمای غلیظ را شکند	شود که من هم جدید بود
خاصیت روغن کافور	قوت باه بر فرید بود	هر که هر روزه اش خورد او را
بهر سرفه را ز خوردن او	زهر بر حسد ز بهر بار بود	روغن گاو دفع زهر کند
در دهر حسد بیقرار بود	در دما قرار گیرد زو	سرفه را با کسی چه کار بود
چون کشتی چشم در چشم را باقی بود	در بیاض بیضه فرغ از زروت	و خاصیت اثر روت
خاصیت قوام حجامت	مره صغرا و خلط خام را دفع بود	وزنای پروده اش غیب نما کیم
در پس هر صلیح و چو دم و گویا	زنجبیل علت سرام را در وقت	از درد اش حجامت کرنی سابق با
گر کند شافه صنع و مینرانی	خاصیت صمغ و سمره	سود منداید ولیکن بر نسای بود
حیض او ز قوه قده ت شود	چون نمیدکند و زاندر فوج	که ز اورا حیض خسته بود
چون کند این صحتش پیدا شود	بهر که خایسته بر پیش ز نفع تمام	تحتاج تپ برع گوید

خواصیت ترب	هر چه آید می خورد منجر با نسفا شود	ور کند تخلیط یعنی خرافات کشتش
آنکه توان بر دوشش مثل	قوتی باید نظر هم چشم زور و شوی	ترب نیکو باشد از بهر سعال
گلهذا رکیک از و ذکر کس او	خواصیت شاخ ارغوان	گر بود چون بوم چون آهن شود
کس از نیکوتر روی به راه شود	سوز دار شاخ ارغوان جوان	کما خلقی بیک نگاه شود
خواصیت مس	سوی ابروی او سیاه شود	گر کشد و سه وار برابر و
آب گردش را منگی بدید آواز	گرده راقوت دبا گنیز از سیاه کند	وز نغهای خویش گریز زندانی
سیخو شلک رک کز روی	خواصیت شربت زرک	طبع را هم نرم سازد و شتهای پاک کند
صفا فرود نشاند و دفع کس	قوت دهد دل و جگر و گرم معده	دفع زهر و علت آهال و غش کند
گر بود صنعت پاه دفع شود	دار قنقل جوهر صبح خوردند	خواصیت دار قنقل
خواصیت سنا	ورم دست و پا دفع کند	معده را پاک سازد از بلغم
بو که تفرس بر دوشش آب	بغم و صفا و سودا را زین سر و کت	پنج شقال از سنا چون طبع ناید آب
خوردن مایه بی که باشد و	خواصیت مایه شور	مرد زینا فکر که صنعت بی چون کند
قوت باه از یاه	ور بود تازه فرسیده آرد	سینه از نقشر خلط ساده کند
گوشه بی که پویشش بود	هر که علیا سینه پیشین بود	خصایب مجرب از حکم سفت
خواصیت گهمان	سوی سپید را بد و ساعت سپید	آب سماق و آمله و همه و حنا
صرع را نافع آید و شای	چونکه در زیر خورشید و دو کت	تاخن دیورا پریر و کس
دار صغیر نباتا پویشش	خواصیت دار صغیر	همیض این هم کشاده زود کند
همه نافع در شراب بود	با سچ و درد کرده و نسیان	سرفه کند را مضرب بود
نگردد و گرو ایشان	جماع پنج کس ممنوع باشد	در استنماع جماع
خواصیت وانه	صغیر و مایه بد و شکم و بیار	باز نانهان پیرت و دیگر
بر نیز و با شلک با نیکو	میرانگه و شیب و ز یکبار	ستاندن اگر بازوی سوده

ایم شقال لر ز ماه قسرفین	خاصیت جسد و ار	ککائیر اعنچه سازد چهره کلنا
فریح آرد و ذروت رخسار	ورگشتی سختت بدل قوت	حل کنی در ککاب پس به نما
در وقت لیلج را دپد سکین	نگذار و ز ضعف تن آثار	معه و کرده یا نوبی سازد
ز بهر بار چوز بهر کز ورم و بار	بشکند یاد ما و دفع کست	حیض کیشاید و کند ادرار
بکف آبی و نوشی اش به نما	گر مر بای نزدیک عملی	خاصیت مر بای رسو
خاصیت موشش	قوت شهوت از دل تو قرار	کم شود ضعف معده آن
خار آرد بر و ن از ان موضع	موضعی را که مانده در روی خا	موش را چون شگافی و بنی
دفع کرد و ز غم ر بد بیمار	بر تمانیر گر گذاری می نیند	ز سازد صاحبش آثار
پس گزار و شوکران ابر ز بار	از زمار خود کند هر کس که مو	خاصیت کرار یعنی رنگ
خاصیت خطی	باز نارا و نباشد هیچ کار	چونکه تکرار ش نماید موی
ورم شدی را و بد تحلیل	و ضماوات دات صدر بکار	خطی از راه شفقت آمد
اعضای رسیه چار باشد	بیان اعضای رسیه	نگذار و تحلیل را بیمار
گفته تو حله یا و سیدار	قلب و کبد و دماغ و خصیه	بهر تو کتم شمار به حساب
شفا از من بگوشش هوشن چار	نباشد غیر چار امراض ترکیب	بیان امراض ترکیب
خاصیت بر از طفل	عدو باشد و گرانگاه مقدار	یکی خلقت یکی دیگر بودم
شود و چون خشک نیش ساسی آینه	بگیر و چند که در سایه بگذارد	بر از طفل کاول باز ماند
سپید را بر از چشم سها	کشی در دیده چون هنگام جانت	نبات سوو و نفضش زنگهدام
سرد غیبت کون آبتین و شیرین	چون مزاجت سرد کرد و خیر نام گرم	در اصداح سوو مزاج سها
ورم مع استماع اغذیه	گرم باشد تاخ تیر و شور و شیرین	سرد باشد چیر باشد تیر و شور و شیرین
حرن با تریه و لبوتر با پیاز	نزود انش و چیر نا و چیر	سیل کردن باشد از بیدستی
شده درم هر که برگ بالنگو	خاصیت بالنگو	کله با انگور با انجیر شیر

<p>و برای جربا خشک چتر پیر و ضعف تن و بد قوت شستن اعضا بگوگرد آیت عشده و قوبا و فالج هم خوب خندان آرد و بهر شستن دیگر</p>	<p>نافع آید ز به صرع و جنون کرد از وی زین زمان خوشتر خاصیت گوگرد خارش اعضا نسیان و جربا چاکسور اکیو به زمانه ازان بود در روسه مجرب تر</p>	<p>و شد و شتر شیش کتا بشکر مال رنجور بنغم و سودا پ بدان و معده و دماغ و جگر دافع این مہیت علت پشتر خاصیت چاکسو</p>
<p>خاصیت کستوری و ماعنت کند تقویت و بین ناشتا چون شود ترا بر سر از سیات و صداع و صرع</p>	<p>نکو باشد از بهر نشیت و کمر خاصیت جنید سید منتشر بر ناند ز اجدد تقیبات در دوقولنج و دوشست کمر</p>	<p>کنایه علاج این تشویش چو قیراطی از مشک غبت کنی بر و چون سوزی بود در سر ورمی خورد و چند بدستر بر در عشه را و دفع کنند</p>
<p>خاصیت جگر چرک گوش شرجی و بی طهارت مشره زیادتی ایاتی خون</p>	<p>بند و بیچ انا نشین بهتر خاصیت جوز خرس و گر آن شره ز رویه گشای روجون</p>	<p>جگر خرد چونکه به صرع و بی گر یکتر کند آن طفل دیگر بنوع چند روزگتی این عمل مکر</p>
<p>خاصیت سنبلیط بدرامغ و پیل بوی سیکو به دور دشت و در و کمر ریند چو بر جراحیست سر</p>	<p>آب سداب با عسل چون کسی در و مفاصل و وجع و گرده که نیک باشد سپرز را و جگر بشکند باد و طبع را بسندد</p>	<p>خاصیت سداب ز انکل کند تشنج و صرع و سد بر سنبلیط الطیب معده نکیت شود از وی بی یاده نور بصیر</p>
<p>خاصیت زراوند طویل چینسانند بچو بیرون آرد هر گراگر می جگر باشد</p>	<p>خاکستر موسه آدمی زاد گرد و وسه با ازانان نکوتر با عسل نوشی کشد دفع کران خاصیت استان افروز</p>	<p>خاصیت خاکستر موسه یا بجز جربا کشند در چشم از زراوند طویل اریک دم حب فرغ اندازد و گرم در آن</p>

<p>وانگهی میل میکنیش هر روز زنگ نیکو کند کند انگیز</p>	<p>پس بیایز با شراب ز شکر خوردن شیر گاو با خردما</p>	<p>گوجه آب بوستان افروز خاصیت شیر گاو</p>
<p>خاصیت هم کور خور چون خورد یکدم انسان بر روز</p>	<p>که ز ترشی کند کسی بر پیز چون هم کور خور سو ز کس</p>	<p>نریبه آورد و سله و سفته و بسبب گلی به گل حکمت</p>
<p>چون در دست بود ز گرمی خطی و گل سپید و خشناس</p>	<p>خاصیت خطمی خوشخاش گل وانگه ز پی طلا طلب کن</p>	<p>نافع افتاد به ضیق نفس از هر چه ز گرم محرز باش</p>
<p>اگر کند دفع ز بینی دوش موضع را که گزد ز نورش</p>	<p>برورم چون ننی افکنده گاو موضع را که گزد ز نورش</p>	<p>خاصیت افکنده گاو نافع باشد چو ضماوش سازد</p>
<p>خاصیت گل سنجید</p>		
<p>بآب پشت خود سازد خمیرش ز قوط دوستی گردا سیرش</p>	<p>گل سنجید چو ساید مرد آنکه بزن هر که دید زن سبب ترود</p>	<p>خاصیت دار چینی چون رسد نزدیک و وقت جماع</p>
<p>از سحر که تا بوقت خفتنش وقع مضر شوکران رصا</p>	<p>زن چو مالدار چینی در قبل لذتی یابد که نتوان گفتنش</p>	<p>هر که اندازدش بوردیم چون خورش باشد مثل حلیص</p>
<p>قلقل سوده را بر و غن گاو سیرا چون نری میل کنی</p>	<p>خوردن مثل شوکران رصا خاصیت سیر</p>	<p>سرفته کند را بود نافع خاصیت الاچی خرد</p>
<p>کرهما و راز را نافع از برای بهق بود نافع</p>	<p>در خوری خام در نهما بود و درم میل گر کنی رغبت</p>	<p>سعدا تا تقویت کن باشد اکیه مینی به تنگنای جهان</p>
<p>علاج صداع بطلق گر شفا بایت جماع مکن</p>	<p>تس و غمیان بچرا دافع که به تشولیش مانده ز صداع</p>	<p>که مضرست در صداع جماع خواب میکنی که ز بهر فزاع</p>
<p>روز و شب مکن این بچوا سبب سوء بهضم و ضعف دماغ</p>	<p>در شرک بچوا سبب زانکه بچوا سبب مدام شود</p>	<p>خواب میکنی که ز بهر فزاع</p>

در طبع سوسنل سعد و مشک	زن و بد چون پرورش کس پس	علاج مشکلی فرج
علاج کلیه اقسام صرا	سازدش تنگ و مبطر گرم و خشک	پس اندازد ساعتی در فرج خویز
بهر امراض اسافل آفتی به	سخن پاک تر از آب زلال	و درین خواب بگفت
از برای بهق ز عاقر قرح	علاج دافع بهق	بجز امراض اعالی اسهال
دو سه حب سازد میل کنی بحال	لبتان و کبوت با عساش	و انگ و یکدم ز اطریال
علاج درد کرده	قدرت ذوا بجلال و الافضال	باغش در آفتاب گرم بین
سعد همچون بشند میباش کن	مشک دانگی و سعد یک مثقال	یک درم جو در مثل آن سنبل
بکند وقع سرعت انزال	گرده و پشت را در هر قوت	که پروانه دل تو بچ و طلال
در شکم با دراد و تحلیل	بر اینسون مداومت چو کند	خواه بیست انیسون
سده را که در جگر باشد	برو آماس دست و پا ز تحلیل	کنند او را بول و حیض و عرق
بود چون معده خالی خواب کن	منع خواب و رخلو معده	بکشتاید به سر سب جلیل
برودت غالب بد بر توبی قبل	چو روحت در بدن تحلیل باید	که یا بد در بدایع و تحلیل
خاصیت خاکستر سید	مراجعت را به گرمی کرد تعیل	نه بهر جهت بایه ضرورت
زین برودم خبر گفته شود	بر غله نمند و اگر شب لیل	خاکت پیچیده سر که
همیشه یکد به تشویش مرده صفا	در منع حمام مزاج صفا	صحت به تحلیل به قیل
که بی مجال شوئی گوار طبعینا	ز گرم خانه حمام محتر میباش	بود بجا نیک که طبیعت مل
لبتان و کبوت خور عسل	سه درم از شقاقل مهر	خاصیت شقاقل
خاصیت پرستوک	شو مقارن که دیگرست محل	یکه ساءت پو بکند و بازن
خون او را چو بیاشامد زن	دیده ساروشنی آید حاصل	از پرستوک خوری گزگمش
خوردن آب در چهار محل	اوقاتیکه آب نوشیدن بهر	شهو تن همه کرد زائل
بعد از کار بعد طعام	بعد هر سهوه است و بعد جماع	نزوار با بکمت است حرام

<p>ناشتاؤ براتسلا حماہ</p>	<p>آدمی را شود چو موجب رنج</p>	<p>در محافظت بدن</p>
<p>خاصیت کا ہو</p>	<p>سوی حمام بعد نغمہ طعام</p>	<p>بکہ رغبت کند طعام و دود</p>
<p>گوتنا و اسکنیشن بکیرہ و گاہ</p>	<p>آب گردن را در ہد نفع تمام</p>	<p>خس کہ کا ہو خوانیشن بکیرہ و</p>
<p>معدہ را باشد موافق و اسلا</p>	<p>تشنگی نبشاند و خواب آورد</p>	<p>بکہ بسیار افتد اورا احتلام</p>
<p>پاک سازد بدن بلغم خام</p>	<p>در مے چون خورد از یونند</p>	<p>خاصیت ریونند</p>
<p>بشود نفث دم و قنق و فوق</p>	<p>ورم کلیتین زردار حسام</p>	<p>بیر وضعف دل و نفع جگر</p>
<p>یکدم عفران کہ خورد صبا</p>	<p>خاصیت عفران</p>	<p>سده تا ہم کثایش تمام</p>
<p>در دود و معدہ را نیک بود</p>	<p>سده کشاید و بد قوت پشت</p>	<p>معدہ کند تقویت غم پر از دل تمام</p>
<p>رغبتش کرانی بیداری سقم</p>	<p>خوردن خشتخاش آرد خواب را</p>	<p>خاصیت خشتخاش</p>
<p>خاصیت مقل زرق</p>	<p>مرعت انزال را نفع عظیم</p>	<p>مرعت انزال کرداری دبد</p>
<p>پس بکوبی و حبلی غسل</p>	<p>انذکے زعفران کثیر ہم</p>	<p>گرگیری ز مقل یک مثقال</p>
<p>تن کند فریہ و تدا نام ہم</p>	<p>سده بکشاید و پیمانہ حین</p>	<p>سهل بلغم است و سودا ہم</p>
<p>بیان اعضا می موی</p>	<p>بیر دود دست و پارا ہم</p>	<p>دفع درد کند تمام</p>
<p>باشد گرمی سمین و نبود</p>	<p>گویم بتوزان یکپہ بود لخم</p>	<p>عضو د موی سے جنس می آید</p>
<p>بوشی چو آب بکینی سبر نشین</p>	<p>خاصیت اجسپار</p>	<p>یک جنس دیگر کہ ماندہ جرشم</p>
<p>نافع بود جراثیم شش را و سبب</p>	<p>دافع بود ز کام و سعال و سقا</p>	<p>قوت دبد بعضو کن قطع نفث</p>
<p>احداث تشنج کند وضعف لخم</p>	<p>و شیوہ شہوت بکن اواک کہ افراط</p>	<p>در منع کثرت جماع</p>
<p>علاج صداع و وضع</p>	<p>تشویش دبد عرق نساورد کرم</p>	<p>عارض شودت عشتہ قوت روپو</p>
<p>بستان بکوب بشل مجموع</p>	<p>بیر یک در می نہ بیش و نہ کم</p>	<p>کشیز بنفشہ و گل سرخ</p>
<p>در دود و روگہ شہ نام</p>	<p>پس میل کنش کہ نافع افتد</p>	<p>از قنذ سپید سو دہ کن ضم</p>
<p>خون بندد و درد مگر کند کم</p>	<p>کشیز بود مقوسے دل</p>	<p>خاصیت کشیز</p>

خاصیت قشقرک	تشنه کش و دارا برده هم	در نخی صدر مفید باشد
هر آن جو ششکم باشد در دست	که گیر دور و مان خود و باوص	طبیخ اصل قشقرک هر که
و در قوت رطوبت را برده هم	و گرانه تیریا شامد جگر را	چه صفراوی چه غیر آن شور کم
عرق می بندد و شکم را هم	نقوع دانه مورد سرفه نیکیت	خاصیت حساب الامر
خاصیت باویان	نیک باشد ز بهر نفث الدم	معدده را قوت و بد براند بول
قوت باه را نکوبانند	روشنائی بدیده بخشد هم	باویان باو معدده را ببرد
گر خور و کس با یه قیراطی	خاصیت شراب و مشک	شربتی آمدست زود و درم
تحفاتی که باشد از بلغم	به بود بعد خوردن سهل	کرده مثلش ز مشک با آن ضم
فواق تقرس و سلوس را هم	زراوند بد جرح سود مند است	خاصیت زراوند جرح
بر دور و در عرق النساء	صداع و در و پهلو را کند کم	و مانع و معدده را باشد موهوب
بکدرم ز زنباک گرونی صبا	خاصیت زرنب	و با و زمان جلا و الله اعلم
با دارا بکنند بند و شکم	قوت دل بخشد و آرد و فرح	پس خورسی با شربت برده درم
نیکست بمعدده و جگر هم	دولانه سرخ بوستانی	خاصیت دولانه سرخ
تقویت میدهد بگردنه و پشت	از بهر تنوع و قه الدم	صفرا شکن مفید باشد
یک سخن گویم که صدره بهتر بود	تدبیر زمان حاله	اسهال قدیم را کند کم
قبل رایج مانع آید بعد از آن	مضد مسهل آنزانی را که آبستن شدند	پیش از آنش و نزدیک را بکیم
کند بی شبهه سرخ فبرات کم	اگر گنجد شود هر روز میلست	خاصیت کسب
خاصیت آب سرکین	شود چیزیکه نتوان گفت محکم	منی افزاید و شهوت کند تیز
ورکز و عقربت بقول حکیم	آب سرکین خرد چکان دودرم	چون شود خون ز منی تو بود آن
و درین فارغیت کند زالم	که از آن علتت به بند خون	جرم آن را بگیر و کن حرم
دانگی از زعفران بنویس کم	نیم مثقال گرز سور سجان	خاصیت سور سجان

چون تصرف کنند بجهاد تو بیرون از مفاصل تو اغم	پس گلاب اندکی نوشی هم بصباح آورد مزاجت را	کوبنی و کف اش زنی بر بنهار کنند اسهال و آورد باغضم
وز بجهت قوع بودی نسیب خاصیت حنا سکه	شیخ از برای ضیق نفس تک آید کتر رسد ز زخم ریتلا ترا الم	خاصیت شیخ رغبت کنی جو یکدم از بجاویت
چو بر زانو نمی در دوش کنی سه درم صبر زرد و نضات	وگر بر ریش بر سازی طلاش خاصیت صبر زرد	حنای سوده ما با آب صابون فراهم آردش و الله اعلم
جرب چشم و غار شش هم بیرون برو از تن تو بغم	نفع بخشد چو در کشتی در چشم آویزش خوری چونیم مثقال	بر دورا خوب سای و بنیز هم خاصیت آویزش
فاریخ کندت ز درد سینه برگ تنبول جو خجری روی روز	قوت یابد از وجب گرم خاصیت برگ تنبول	نیکی بود از براسه معده تشویش سپرز را بود هم
بوی خوش همچو غنچه ات زودان بدل و معده و جگر بسد	بر فرو زود رخت چو گل آید غم نماند شوی خوش خندان	سخت گردند لث و دندان فرج آرد ترا و در خاطر
مضمرا کرده است تمام در حد و هم چون شود عین	اشتها آورد و بد قوت عضودان بی ترد و مفرد	نفع بیرون از حد امکان تعریف اعتدال مفرد و هم
خاصیت ابرشده بیایزد بیا شادوش	ورنه باشد چنین مرکب دن کند مقراض و باشد شش چندان	جزو محسوس او مشارک کل بر شیم بکیرم هر کس که بر زود
شود چیز که میدانی چو سوز دقیق با قلا یک شبستان	توانا گردد و شهوت کند زود طلب کن شرب سکنجبین را	فرج بخشد شود خوشحال و خندان علاج آماس پستان
علاج بر آوردن کجایت چون بی طلا سکه بشنود	طلای می سازد بر آماس پستان چه آن کس از بدان باشد و پیکان	هم آمیز از بهر ما اوا اگر پیکان بماند در تن کس
زغیر آمدنکو بجهت سیله	علاج و سیله	بیرون آید ز تن بی شبهه پیکان

شکم بند و گرش مانند برین	کنند تانین پزندش چونکه در آب	گرش سازی طلا از رو کردن
بود مضیبه بی زنده جملبه بانوران	پنیه مایه خرگوش چون خوری اشترآ	خاصیت پنیر مایه خرگوش
و گریه نقل و پانی اندکی سوده	شود علاج سرد را و دارا و ران	و گریه سرد خوری صرع را بود دفع
سایکی اگر لیسیده صفر کشی چشم	خاصیت بلبله زرد	ز صرع منبتش باشد و در سکتها مان
قوت و در بعد از بلبله زرد	در هر صبح کف زنی بیدم تقبند	گم کرد و آب ز صرع شود تو و ز مان
خاصیت کبیرین	صفر او بلغم از نکند مرفع مرغ ضیمان	در ده درم تقووع و گرش خورس
در چشم گرش بود از وید با سافر	چون عمل کنی در آب خشک گرش را	سرگین موشش دفع کند شک ده
تخم رواج را کنی چون سیل	خاصیت تخم ریواس	سازی چو شافه نرم کند طبع در مان
جرب و حک را محرب دان	و در بمالی بر روغن کنجد	سرخ اسهال را بود در مان
معدده اش قوت پذیرد بگیا	آب آهن تاب را بر کس خورد	خاصیت آب آهن
بسی مانافع بود بند شکم	سود دارد آشکارا و نه مان	قرقه الامعا و ضعف یاه را
گر گشتی آنگوزه را در چشمش	خاصیت انگوزه	کم رسد از خوردن رخ بر نفس زمان
باد را را بکنند از زبان	وز خوردنش کرده جیب و انگب هم	چشم توان تیرگی یا بد امان
خاصیت مغز جوز	بول زانند حیض را هم بگیا	دفع بر زهری کند آرد نعوظ
از کند و دانایات خلاص و بد	گویم از صدیکی منافع آن	پنج درم چو مغز جوز خورس
پیش ناف را بود در مان	کر مهامی در مان را بکشد	بر ماند ترا زور و میان
و در بانجیر ضم کنی از زهر	کار و شوار تو شود آسان	گر بد شواری شود انگیز
موز و بد گرش خفاش را	خاصیت خفاش	نه خدا آیدت شود نه زمان
مال در و برش که زاید دنیا	زمان اگر و شوار زاید زهرش	پس گذاری بر زار کودگان
پس باید پیشش شیر زمان	شاد و بیخ را اگر کنی مغز	خاصیت شاد و
خاصیت زهر و شکب	خارش چشم را و سوزش آن	ریزه آنرا چشم خود برود

<p>هر و سرفه امتحانش کن شودت بوی خوش عیان مان شتها آرد و کتد اودار کرم سرخی که خراطین گویند به نهی بزرگ مرد جوان</p>	<p>بکند دفع زهر جانوران و در م جو ز بو اگر کجور نیک باشد زهر و دیوان</p>	<p>ز سبزه پشت را چون خور گردت را تر و دیت در جگر و معده را و بد قوت</p>
<p>خاصیت شفتالو فروش بر صباغی یک پیاله کشد نکلند آتاری از ایشان وانگه صلا کرده به پیر کتون</p>	<p>خاصیت خراطین نرم سازی تو بدیه من گنجد که زن آید به دخولش بفتان بگیر و آب آن را نیک بشان اگر خرد و گد کرم دانه است</p>	<p>فرحت بخشد و کند خندان خشک سازی را پیش تن ذکرش کرد و از آن گون نبرک نزد و ویرگ شفتالو لایم که صباغ لقرع را اندازد آن</p>
<p>خاصیت سرخس ناشتایم کسند هر کرم بر شکم چون بهی خنطل را در دوران باشدت آید بیرون</p>	<p>خاصیت شمشاد خون آیدت ز که کند جوش ز خون حار شغال بودنی کم و نی افزون</p>	<p>خاصیت شاخ کوزل و نهان سپید سازد قوت پیر که با ما غسل سرخس را گر بود در تن او آید بیرون</p>
<p>خاصیت سیسجم تسکین دید با کم بود در رحم با آدمی باید که باشد مجتنب از چایچه وز جمیع ناشنا و رفتن حمام نو</p>	<p>خاصیت سطل هر چه از کرم صغیر و چه کبیر مردم از غلط کند پاک گرمی کنی در دبا و در سرد و در خون بیرون زائل کند اتم که بود در سرد و سرد</p>	<p>لبیبه و اشتر غل اظرفون خاصیت آب چغندر ورد و قو کنج بود در کله بود که شربت سیسجم خورد ناشکی آرد شیمه و بچه در ده این</p>
<p>خاصیت نخود بر درنج سعالی بلفتمه را</p>	<p>اجتناب از چارچیر ز املا معده و از ک نمون فندق را سوزد و شترتی نبریت چشمتش را رزق بود کرد سیاه خورد چون کس فرا بد قوت باه</p>	<p>خاصیت فندق چون ماند خند و در کبریتش نخود را خواه خام و خواه پخته</p>

<p>تخم شلغم چوپای که کوفتش دفع سیم را و قوی کرد و باه بزرگن خویشتن کند فربه</p>	<p>خاصیت تخم شلغم نرم سازد شکم و گلیاب بود مسکه هر روز گرگی مالده</p>	<p>کوز آواز را صافی بدخواه بسیل میل کنی بیکه و گاه خاصیت مسکه</p>
<p>علاج کلید در اکمل و ستر نان بیکه فربه بایست خورد</p>	<p>برکش بران و خصیه گردوبه زیر این نه رواق قه روزه</p>	<p>در بباله بران ورم که بود قوت جسم و جان اگر خواهی</p>
<p>شوصه هر که عارضش کرد نفسه آورد بدشوارسه</p>	<p>در عوارض شوصه گوید شودش اختلاط عقل بیدید</p>	<p>بمردن بتره آب ستر روزه خلد و سرفه کردوشن مری</p>
<p>در بیان این و احوال کوبید دومی آن طبیعی آمده است</p>	<p>نیض صلب و میرغ نشاره اولش آید دست حیوانی</p>	<p>نفث دم حادث آید و سوزش در تن آدمی سه روح بود</p>
<p>جای ثالث و مانع تاد آن کرده همچون چنانکه میدانم</p>	<p>جای اول دل و دوم جگر است خصیه الثعلب را رخری بعمل</p>	<p>سومش نسبت غیر نفسانه خاصیت حصیه الثعلب</p>
<p>در خدر باشدت مضی بود سقهو نیاب آب جو آب باقلا</p>	<p>سخت کرد و چنانکه میدانم خاصیت سقهو نیاب</p>	<p>ورکنی سوده در کشتی شهراب شد گمانم چنانکه میدانم</p>
<p>بیاریت رود چو صفرا در او برکت پای مرد چون مال</p>	<p>وزد آنکی اختیار کنی با کثیره اش منز خفاش را که تازه بود</p>	<p>نافع بود چو بر کلف خویلا خاصیت منزه خفاش</p>
<p>علاج جراحت بینی پس آنکه مالی اندک فرسی با</p>	<p>منز برابر و عصای او حالی پیامیزی ز بهر ریش بینی</p>	<p>پیر صد ساله که بود آن مرد تو مورو غن کنی چو زنج</p>
<p>چون بگوشی نیم شقال از چنا با خوشی کرد و سیدل ناسخ</p>	<p>خاصیت حسنا نا خوشی که باشدت از درویش</p>	<p>عجب دانم که دیگر نشین بینی پس بقبندش کرده شیرین کشتی</p>
<p>نبات مصری اعلی فرانی خاصیت خاک کتیر برتر</p>	<p>چو در جان سوزی و شوئی با فزاید عیده ات را دروش</p>	<p>خاصیت مر جان پس نگاهش کشتی در دیده</p>

<p>کشتی در دیده شبکویری خود پایزنگل سر جوشی و انباش به تن مینی کسب طاقول آ</p>	<p>بکوبی و لبوزی و به پیزی خاصیت پیاز تر کس بقی آید برون از معده اخلاط وز خاتمہ کتاب گوید</p>	<p>کبوتر را چو سر با پر لبوسه رو خطرات فراید روشنائی بیا شامی بشهد آید ترا</p>
<p>که آفتی نرسد ز انقلاب ایامش بود فوائد اشیا رسال اتماش</p>	<p>بدستیاری کلکم شد این رساله تمام بخواندیش بفوائد رسد چون اختیار</p>	

خاتمه

بعد مجرت حکیمی که بنا بر روشن کردن چشم عقوبتجو پیرین یوسفی تاثیر کمال بجوای بخشیده و نعمت طبیب
برورون بقیمی که بغض سردی مداوای علل باطنی گردانیده پوشیده مباد که درین پیام
نباشت انضمام کتاب مفید خاص عام طب یوسفی نام مع رسال دیگر
نشر خود بطبع علوم و فنون منبع جناب معلما آقا اب مرے
اہل علم و ہنر فضل و کرم نظر نامی و گرامی جمہور جناب منتشی و کشور
۹ - واقع کانپور ماہ مئی ۱۸۶۶ء مطابقت باہ جمع اثنائی
۱۲۹۳ ہجری قدسی منطبع گردید
ہر شائق این فن
آرزوی دلی
رسید
۱۸۶۶
۵۸۳
۱۸۶۶